

تحلیل بینامتنی دیگربودگی در روایت ملکوتِ صادقی و «میان حفره‌های خالی» اسماعیلی براساس نظریهٔ باختین

مجید هوشنگی^۱، سپیده یگانه^۲

چکیده

در مطالعات میان‌رشته‌ای، گفت‌وگوی میان موضوعات فلسفی با متون ادبی، از اهمیت بالایی برخوردار است. به همین منظور بررسی نظام اندیشگانی باختین در حوزهٔ انسان‌شناسی فلسفی و نظریهٔ «دیگربودگی» و تفسیر متون ادبی با این دیدگاه از موضوعات مهمی است که بر لزوم اجتناب از نظام دوقطبی و امتناع شناخت انسان از «خود» بدون تعامل با «دیگری» تأکید دارد. از سویی ادبیات و به‌ویژه رمان به‌واسطهٔ بازنمایی جهان انسانی در متن، بستر مناسبی برای فهم این گفت‌وگو در فرهنگ‌ها و جوامع است. این پژوهش سعی دارد در تحلیلی بینامتنی میان دو روایت ملکوت اثر بهرام صادقی و «میان حفره‌های خالی» از پیمان اسماعیلی، به بررسی نهاد «خود» و «دیگری» پردازد و روابط آنان را در داستان بررسی کند. نتایج حاصل از این پژوهش خواهد گفت که این دو قطب، در هر دو داستان، علاوه بر آنکه روند صیرورت و تحول را در پیش دارد، در روایت ملکوت تا حدودی سیال است. علاوه بر آن، این نهاد در روایت ملکوت جنبهٔ فردی و انتزاعی دارد؛ اما در داستان «میان حفره‌های خالی» بیشتر جنبهٔ قومی و فرهنگی به خود می‌گیرد. از جهتی، بررسی‌ها حاکی از حضور قطبی بینابین در روایت‌ها است که از سویی به هر دو قطب نزدیک می‌شود و در عین حال، قطب مخالف را تقویت می‌کند.

واژه‌های کلیدی: خود و دیگری، باختین، «میان حفره‌های خالی»، ملکوت

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
houshang@alzahra.ac.ir

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران s.yegane@alzahra.ac.ir

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین و کارآمدترین روش‌های فهم ادبیات در دوره جدید، ارجاع به متون با رویکردهای میان‌رشته‌ای است. در این میان، پژوهش‌های مبتنی بر مطالعات میان فلسفه و ادبیات از اهمیت و جایگاه بسیار مهمی برخوردار است. یکی از موضوعات مهم در این عرصه، مسئله «خود» و «دیگری» است. ساختار ذهن کلاسیک انسانی در مواجهه با جهان جدید، به صورت دو قطب «خود» و «دیگری/دیگران» تقسیم و محدود می‌شود؛ تا آنجاکه بخش مهمی از تعاملات اجتماعی افراد براساس این نظام فکری انسجام می‌گیرد و پیش می‌رود؛ همچنین علاوه بر تجدید گفتمان هویتی و فرهنگی، موجبات انزوا، خودبرتربینی، بیگانه‌ستیزی و عدم رشد فکری و فرهنگی را برای نهادهای اجتماعی فراهم می‌آورد؛ در نتیجه بخش مهمی از مباحث انسان‌شناسی فلسفی در دوره جدید به طرح «دیگربودگی» معطوف است و متفکران بزرگی چون سارتر^۳، لویناس^۴، هایدگر^۵ و هوسرل^۶ بر تبیین مبانی و شناخت نهادهای آن تمرکز داشته‌اند.

میخائیل باختین^۷ که خود متأثر از فلسفه آلمان، به‌ویژه آرای کانتی و نوکانتی است (باختین ۱۳۸۰: ۴۹) تعریفی تازه از «من» طرح کرد که انقلابی کپرنیکی در انسان‌شناسی فلسفی بود (انصاری ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۶۱). باختین براساس نظریه «دیگربودگی»^۸ بر این باور است که این ساختار ارتباطی، پیش از آن که شناخت «خود» از «دیگری» را دچار اختلال کند، شناخت «خود» نسبت به خود را دستخوش نقصان خواهد کرد؛ چراکه هویت کامل هر نهادی (فرد یا جامعه) بر خودش پدیدار نمی‌شود، مگر در سایه تعامل با «دیگری»؛ بدان معنا که «ما هرگز نمی‌توانیم خود را به صورت یک کل ببینیم؛ وجود غیر برای آنکه ما حتی به طور موقت به مفهومی از خویشتن برسیم، ضروری است» (تودوروف ۱۳۹۳: ۱۸۰). گاه این رویارویی به تقابل دو قطب در ساختارهایی چون «خود/ قومیت/ رنگ/ مذهب» و «دیگری/ ملیت/ انسانیت/ معنویت» بروز می‌یابد که نتیجه آن، بدبینی این دوسویه نسبت به هم خواهد بود؛ گویی قطب «خود»، «دیگری» را عامل تمرّد از باورها و رسوم می‌داند و در تقابل با آن به سمت قطع ارتباط، رهاسازی، انزوا و نابودی آن

1. Self
2. Other
3. Jean-Paul Charles Aymard Sartre
4. Emmanuel Levinas
5. Martin Heidegger
6. Edmund Husserl
7. Mikhail Mikhailovich Bakhtin
8. Otherness

حرکت خواهد کرد. پس همواره برخورد فرهنگ‌ها از بُعد مکالمه‌گرایی به آمیزش آنان نخواهد انجامید؛ بلکه به تکامل و غنای هرچه بیشتر آنان کمک خواهد کرد (تودوروف: ۱۱۳-۱۱۱). شکل‌گیری قطب بینابین از دل «خود» و اهتمام آن بر ایجاد رابطه میان «خود» و «دیگری»، اگرچه ساختار این رویارویی را در هم می‌شکند؛ اما عدم کامیابی و پیوستن مجددش به قطب «خود»، نشان از استیلای ذهنیت دو قطبی، و چهارچوب مسلط بر روابط است. این پیام در ساختار داستان به صورت‌های متفاوتی جلوه‌گر شده است و می‌توان ردّ این تقابل و تعامل را در آن بررسی کرد؛ بنابراین مسئله پژوهش این است که چه نسبتی میان این دو نهاد در دو روایت ملکوت از بهرام صادقی (۱۳۶۳-۱۳۱۵) و «میان حفره‌های خالی» از پیمان اسماعیلی (۱۳۵۶) وجود دارد و نظام روابط در درک گفتمانی این دو روایت، چگونه قابل دسته‌بندی و تعریف خواهد بود؛ در نتیجه این مقاله سعی دارد با روشی توصیفی-تحلیلی به این مسئله مبنایی پاسخ دهد.

در چرایی انتخاب موارد مطالعاتی باید گفت که پژوهش حاضر با توجه به همسانی‌های مبنایی در این دو روایت، به انگیزه درک نظام گفتمانی با درون‌مایه مشترک؛ اما در دو مکتب متفاوت ادبی رسیده است؛ با این پیش‌زمینه که رمان ملکوت به‌عنوان یکی از داستان‌های پیشرو در حوزه سوررئالیسم (عزیزی و صادقی شهپر ۱۳۹۹: ۹۱-۹۲) که مبتنی بر سفر یک پزشک به شهری ناشناخته است با سفر یک پزشک در فضای رئالیستی به روستایی در روایت «میان حفره‌های خالی» مقایسه شده و نسبتی از روابط میان خود و دیگری را ترسیم کرده است؛ در نتیجه محوریت‌گزینش براساس سوژه مشترک در مأموریت دو پزشک به شهری دورافتاده و ایجاد فضای ابهام‌آمیز و شکل‌گیری وقایع عجیب می‌تواند بستری مناسب در جهت بررسی خویشاوندی و تفاوت این دو روایت از منظر تحلیل روابط «خود و دیگری» قرار گیرد.

۲. «دیگربودگی» از منظر باختین

فهم درست از مقوله دیگربودگی در مجموعه آرای باختین، از مهم‌ترین مقدمات رسیدن به شناخت در حوزه انسان‌شناسی فلسفی اوست (احمدی ۱۳۷۵: ۹۹-۱۰۲). این نظریه که مبنای آن انسان‌شناسی فلسفی است، به پدیدارشناسی و آرای هوسرل و مرلوپونتی^۱ نزدیک می‌شود که در آن، «دیگری» به‌مثابه سوژه‌ای فعال برای این جهان تجربه می‌شود؛ یعنی به باور هوسرل دیگری همان سوژه‌هایی است که این جهان؛ یعنی همین جهانی را تجربه می‌کنند که من تجربه می‌کنم

و بنابراین مرا تجربه می‌کنند (هوسرل ۱۳۸۶: ۱۴۶ و ۱۸۰)؛ پس با این نگاه، باختین هستی انسان را در گرو پدیداری می‌داند که در جریان مکالمه با «دیگری» اتفاق می‌افتد (عظیمی و علیا ۱۳۹۳: ۸۱۰). باختین در تأکید این موضوع تصریح می‌کند که «هیچ چیز، قابل ادراک نیست، مگر در چشم‌انداز چیزی دیگر» (هولکویست ۱۳۹۵: ۴۶). اینجاست که در مکالمه‌گرایی (۱)، آگاهی‌ای شکل خواهد گرفت که به تعبیری همان «دیگربودگی» است. خود، درحقیقت چیزی است که دیگران نیستند و شناخت «خود» از خود، مانند تصویری است که در آینه دیده می‌شود؛ این تصویر هرگز نمای کاملی از فرد را به او نشان نمی‌دهد و حاصل آن، آگاهی محدودی است که فرد از خود به دست می‌آورد (۲)؛ بنابراین در این جایگاه، «من صرفاً از طریق دیگران است که از خود آگاه می‌شوم» (باختین به نقل از تودوروف: ۱۵۰) و آشکارکردن خود بر غیر و از طریق شخص او و با کمک او است که به خودآگاهی دست می‌یابد و خود می‌شود؛ بدان معنا که:

وقتی از «دیگری» سخن می‌گوییم، از «غیر» حرف نمی‌زنیم؛ بلکه از «انسان دیگر» و خوی و فرهنگ او سخن می‌گوییم؛ چراکه این «دیگری» در عین حالی که از سرزمینی دیگر است، موجودی عجیب و غیر از ما نیست؛ بلکه تنها از فرهنگی متفاوت است و شناخت او به شناخت خود ما کمک می‌کند (لطفی‌نیا ۱۴۰۰: ۱۳۷).

پس اصطلاح «دیگری» مجموعه‌ای از عناصر است که سبب می‌شود فردی از دیدگاه فردی دیگر، غریبه نامیده شود و متعاقباً در نظام فکری باختین، ما همگی نسبت به یکدیگر، «دیگری» هستیم: هر یک از ما دارای زبان، دیدگاه و نظام مفهومی خاص «خود» هستیم که سبب می‌شود برای افراد دیگر «دیگران» محسوب شویم (باختین ۱۳۸۷: ۵۳۴). اینجاست که دلیل تأکید باختین بر گفتمان روشن می‌شود؛ تا آنجاکه اصل زندگی را در سایه گفت‌وگو و تعامل «خود» با «دیگری» می‌داند (باختین: ۱۵۱). این شناخت از نظام ارتباطی فردی فراتر رفته است و به حوزه شناخت جمعی تسری دارد؛ بدان معنا که آگاهی از هویت جمعی در سطح یک ملت، در گرو ارتباط با دیگری حاصل می‌شود؛ زیرا با این نگرش «هویت، محصول آگاهی و شناخت خویش و دیگری به صورت ارتباطی است و هیچ هویتی در تجرد و تفرد، قوام و دوام پیدا نمی‌کند» (لطیف‌پور و دیگران ۱۳۹۶: ۷۲). این تعامل مبتنی بر توازی «خود» و «دیگری» نیست. اساساً این دو نهاد متمایز و نامتقارن‌اند و در نظام زبانی باختین «دوگانه‌های نامتقارن ۱» نامیده می‌شوند (تودوروف: ۱۵۲)؛ پس می‌توان گفت

نسبت میان «خود و دیگری»، نسبتی است از جنس هم‌آیندی^۱ که با درجات مختلف شباهت و تفاوت با زمان و مکان مرتبط می‌شود (هولکویست: ۴۲-۴۱)؛ اینجاست که کرونوتوپ (۳) «زمان- مکان» با مکالمه‌گرایی پیوند می‌خورد.

بخشی از فهم دیگری در نظام فکری باختین، به شناخت وجه تفاوت میان اندیشه او و لویناس و سارتر وابسته است. لویناس و سارتر همچون باختین، حضور «دیگری» را در زندگی سوژه ضروری می‌دانند؛ اما وجه تفاوت لویناس و سارتر در این است که حضور «دیگری» در نگرش لویناس در مفهوم آزادی، محدودیتی ایجاد نخواهد کرد؛ آزادی‌ای که به «بژه» شدن «من» منتج خواهد شد. در اندیشه سارتر، «دیگری» با اتکا به نظام اخلاقی به بی‌نهایت «من» سوژه بدل می‌شود؛ اما در باور لویناس، در بحث «دیگری» ضرورت اخلاقی قابل طرح نیست. این بدان معنا نیست که لویناس سعی در ایجاد نظام اخلاقی ویژه‌ای دارد؛ بلکه معنای آن نفی موقعیت اخلاقی بنیادینی است که در جهان واقع در جریان است (Levinas 1994: 82-84)؛ اما باختین برخلاف لویناس، برتری عین‌گرایی مورد تأیید علم را مردود می‌شمارد و آن را نشانه واپس‌گرایی از تجربه زنده حیات و جهان می‌داند. از نظر باختین اگر ارزش‌ها با زیست فعال و روزمره پیوند نداشته باشند، فردیت انسان‌ها به‌عنوان انسان فعال، از کنترل خارج می‌شود و قوانین انسان را کنترل می‌کنند (Bakhtin 1993: 7)؛ بنابراین، همین اصالت‌دادن باختین به ارتباط است که مکالمه‌گرایی او را از استقلال معنا به‌عنوان امری خودبسنده جدا می‌کند و با معنای دیگر پیوند می‌دهد. بر این اساس، بررسی تعامل و تقابل میان دو نهاد «خود» و «دیگری» در داستان‌هایی که مبتنی بر گفتمان یک‌سویه است، می‌تواند شیوه کارآمدی برای تحلیل داستان و مواضع نویسنده نسبت به خاستگاه فکری باشد.

۳. پیشینه پژوهش

در حوزه بررسی مفهوم خود و دیگری می‌توان به مقاله «تعامل و تقابل خود و دیگری در رمان مادرم دو بار گریست از ابراهیم یونسی» از عبدالله لطیف‌پور و دیگران (۱۳۹۶) اشاره کرد که پس از شناخت این تقابل دوسویه، به آسیب‌های عدم فهم از خود و دیگری در بستر ملیت ایرانی در این رمان پرداخته است. مقاله «بررسی تطبیقی نظریه گفت‌وگویی نیما یوشیج و میخائیل باختین» از قدسیه رضوانیان (۱۳۹۳) نیز قابل تأمل است؛ چراکه به این نتیجه می‌رسد که نیما نیز هم‌زمان با باختین، نظریه مکالمه در شعر را مطرح می‌کند و مهم‌ترین دستاورد او در شعر، حرکت از سوی شعر ذهنی و تک‌صدا، به‌سوی شعر عینی و چندصداست.

1. Simultaneity

نوع دیگری از پژوهش‌ها که مدنظر مقاله حاضر است، پیرو نظریه دیگریبودگی، به مقوله‌های چندصدایی و بینامتنیت در آثار ادبی می‌پردازد؛ از جمله آنان «بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، سوشون و همسایه‌ها» (۱۳۹۸) اثر نیلوفر آقاابراهیمی و دیگران است. آن‌ها معتقدند که در رمان‌های این دوره، بازنمایی خود به‌مثابه فرهنگ و دیگری به‌مثابه نافرنگ؛ یا به بیان دیگر، هم‌پوشانی دو تقابل خود/ دیگری و فرهنگ/ نافرنگ وجود ندارد. پژوهش دیگر در این زمینه «بررسی اشکال گفت‌وگومندی زبان در دو رمان زنانه پیرزاد و مستغانمی» از فاطمه اکبری‌زاده و دیگران (۱۳۹۳) است که سعی در مقایسه دو دیدگاه زنانه و تفاوت‌های سبکی و رویکرد هر دو به مقوله زبان دارد. وجه نوآورانه این پژوهش در عدم تمرکز ناقدین و پژوهشگران بر موارد مطالعاتی این مقاله و فقدان نگرش بینامتنی است.

۴. بررسی و تحلیل داده‌ها

۴-۱. تعامل و تقابل «خود» و «دیگری» در دو روایت

برجسته‌ترین شگردی که در داستان ملکوت دیده می‌شود، وجود سیالیت در دو قطب «خود» و «دیگری» است؛ با آنکه در ابتدای روایت با ورود جیب آقای مودت و همراهانش، نوعی ورود به قلمرو «خود» بازنمایی می‌کند؛ اما در سیر روایت این امر تغییر کرده است و مصادیق «خود» که ساکنان شهر هستند، بدون هیچ جلوه بیرونی و در یک ابهام و تاریکی آگاهانه مخفی شده‌اند؛ درست نکته‌ای که نویسنده سعی دارد در تنگنای تاریکی کوچه و خیابان و مرگ دسته‌جمعی اهالی شهر آن را بازنمایی کند. خانواده دکتر حاتم که در ابتدا به‌عنوان قطب «خود» جلوه کرده است، در سیر داستان و گفت‌وگوهای دکتر حاتم با مرد ناشناس، به‌عنوان قطب «دیگری» نمود خواهند یافت؛ کسی که در جریان روایت به بهترین شکل، نقش غریبه داستان را بازی خواهد کرد؛ به تعبیر دیگر، در روایت ملکوت، بیشترین شرح و توصیف در شناسایی شخصیت‌های روایت، معطوف به دکتر حاتم و در گام بعدی آقای م. ل. است؛ اما با عمیق‌تر شدن در روایت، مشخص می‌شود که شخصیت مجهول، ناشناخته و غریبه، خود اوست که در موقعیت «دیگری» بیشترین مقاومت را نشان می‌دهد. از سویی شخصیت فرد ناشناس - درست برخلاف اسم - می‌تواند در نهایت، نزدیک‌ترین موضع به قطب «خود» قرار گیرد؛ از سوی دیگر، شخصیت آقای م. ل. که به‌عنوان ساکن موقتی شهر موجودیت می‌یابد، به سنت دیگر شخصیت‌ها، در یک چرخش عینی از موضع «دیگری» به «خود» تغییر مسیر می‌دهد و در انتهای روایت به یک موقعیت مبهم ورود پیدا می‌کند. بروز این دگردیسی در

آقای م. ل. به صورت نمادین در رسیدن به یک خودآگاهی و بیداری بروز می‌یابد. این به خود آمدن در سلسله‌نامه‌های نه‌گانه‌ای نمود می‌یابد که خطاب به خود می‌نویسد (صادقی ۱۳۷۹: ۳۲-۵۷) که می‌تواند نشانه‌های ضمنی در تغییر قطب «دیگری» به «خود» در شخصیت آقای م. ل. باشد؛ شخصیتی که در انتهای تراژیک صیوروت خود، به واسطه تزریق مرگ‌بار دکتر حاتم، قربانی خواهد شد. در این میان شخصیت‌های ملکوت (همسر منشی و همسر مقتول دکتر حاتم) که انتظار می‌رود به واسطه نام‌گذاری روایت، نقش کلیدی در قطب «خود» را برعهده بگیرند، عملاً در یک ناشناختگی محض به سر می‌برند که یادآور ابهام و ناشناختگی عالم ملکوت در بافت اساطیری است؛ یعنی همان‌گونه که در تعریف ملکوت، آن را عالم غیب در برابر شهادت می‌دانند (عضیمه ۱۳۸۸: ۵۶۹) و بدون امکان شکل و صورت و جسم تلقی شده است (سجادی ۱۳۷۳: ۶۳۱؛ سبزواری ۱۳۸۳: ۴۸۲)، در این داستان نیز کاملاً در اندرونی روایت و زاویه پنهان حوزه شناختی قرار می‌گیرد و برخلاف انتظار مخاطب، به بافت «دیگری» نزدیک خواهد شد. به نظر می‌رسد این نمایش از ملکوت، به تجاوز و عبور از باورهای ماورایی و انتزاعی در شناخت حقیقت انسان مدرن اشاره دارد که «دیگربودگی» داده‌های کلاسیک و کنارزدن نشانه‌های رمانتیک (عشق ازلی در شخصیت ملکوت)، لازمه شناخت واقع‌گرایانه موقعیت‌های موجود در جهان پیرامون و حقیقت تاریک آن است.

جدول ۱. مظاهر قطب «خود» و «دیگری» در داستان ملکوت

قطب خود/ سیال	قطب بینابین / مبهم	قطب دیگری / سیال
مرد ناشناس دکتر حاتم / آقای م. ل.	منشی جوان / ساقی / شکو / ملکوت	آقای مودت / مرد چاق / جن دکتر حاتم / آقای م. ل.

اما در داستان «میان حفره‌های خالی» با یک شبکه ارتباطی میان دو قطب «خود» و «دیگری» مواجه می‌شویم؛ قطب «خود» شامل فرهنگی است که متشکل از اهالی منطقه‌ای مرزی و کردنشین در غرب ایران است؛ از آنجاکه «هر فرهنگ خود را به‌عنوان نظم فرهنگی در نظر می‌گیرد؛ نظمی که در مقابل فضای بیرونی که مترادف با بی‌نظمی و وحشی‌گری است، قرار می‌گیرد» (لیونبرگ به نقل از آقاابراهیمی و دیگران ۱۳۹۸: ۲۷). این تقابل با هر غیرفرهنگ در این روایت بروز می‌یابد؛ پس تمامی شخصیت‌های هر دو روایت، نماینده‌ای از دو فرهنگ هستند و عملکرد هر

یک، نشان‌دهنده ماهیت قطبی است که به آن تعلق دارد. جدول ۲، این مقوله را بهتر نشان می‌دهد:

جدول ۲. مظاهر قطب «خود» و «دیگری» در داستان «میان حفره‌های خالی»

قطب خود	قطب بینابین	قطب: دیگری / دیگران
کریم (سرایدار بهداری) / پسر کوچک کریم / صلاح / هیوا	صلاح	سرگرد و همراهان / سرباز معلم / بازجویان / راوی

با توجه به جانمایی نشانه‌ها می‌توان گفت که در این داستان خاستگاه قطب «خود»، نهادی قومی است. این نهاد یک‌پارچه و منسجم است و شرایط جغرافیایی نیز بر انزوای آن افزوده است. این فضای ارتباطی عناصر «دیگری» را محدود می‌کند و پس می‌زند.

۲-۴. قطب «خود»

۲-۴-۱. هویت «خود» در رمان ملکوت

این داستان، در نمای کلی، روندی معکوس را در پیش خواهد گرفت و جریان به سمت همسویی مخاطب و شخصیت‌های چهارگانه- به‌جز آقای ناشناس- با موقعیتی ابهام‌آمیز سیر می‌کند و پاره‌های وجودی قطب «دیگری» در داستان ملکوت با توجه به نشانه‌های آن در پایان روایت، به یک همسویی و یگانگی خواهند رسید. از برجسته‌ترین محورهای قطب «خود» می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

الف. مرد ناشناس

مرد ناشناس درست برخلاف اسمش که به‌صورت آگاهانه‌ای انتخاب شده، در موقعیت مقابل در حرکت است (صادقی: ۴)؛ یعنی تصور اولیه مخاطب از مرد ناشناس، به‌صورت یک غریبه و نماد دیگری شکل می‌گیرد؛ اما به سرعت در مواجهه با عناصری که نماد «دیگری» است از مرزهای آنان فاصله می‌گیرد و تبدیل به قطب «خود» می‌شود. اگر یکی از شاخص‌های «دیگری» را عنصر جهل و ابهام و غربت بدانیم، با پیشرفت روایت آرام‌آرام به سطح آگاهی، پیشگویی و حتی اشراف او بر همه رازها و اسرار دوستان و دکتر حاتم خواهیم رسید؛ به‌گونه‌ای که

در همان ابتدا اشاره می‌شود که از قبل دکتر حاتم را دیده و می‌شناخته (۱۰) و در گفت‌وگوی خود با همراهان از احساسات و نیروی پیش‌آگاهی خود یاد کرده و معتقد است حوادثی در شرف وقوع است (۸) و در مرحله بعد و در جایی که مرد چاق از او می‌خواهد که آینده او را پیش‌بینی کند، مرگ بر اثر سکتۀ او را پیش‌بینی می‌کند (۹)؛ اموری که نشانه‌های تحقق آن در پایان داستان دیده می‌شود و دلالت بر وجه اشراف و آگاهی او دارد. همین مسئله، در رازگویی‌های دکتر حاتم به مرد ناشناس، بیشتر تقویت می‌شود (۲۹-۳۰). استیلا و شناخت او به خود، دکتر حاتم، دیگران و محیط را تبیین می‌کند. نکته مهم در خصوص این شخصیت به‌عنوان محور قطب خود، آن است که او تا انتهای روایت در موقعیت «خود» تثبیت می‌شود و دگرگونی‌ای در آن دیده نمی‌شود.

ب. دکتر حاتم

همان‌گونه‌که اشاره شد، مقولۀ «خود» در روایت ملکوت، امری متناقض‌نما و سیال است که به ماهیت سوررئال روایت و سیالیت «دیگری» بازمی‌گردد؛ زیرا در مقابل هستی خود، یک هستی برای دیگری وجود دارد که در وابستگی مستقیم با خود جلوه می‌کند و انسان به‌گونه‌ای ساخته شده که اگر حس کند دیگری در وجود او راه یافته است، با او نیز بیگانه خواهد شد (سارتر ۱۳۹۱: ۱۶۴-۱۶۱). حال توازن امر «خود» و «دیگری» بسته به اینکه «دیگری» در کجای ماجرا قرار دارد، امر را دچار تغییر و دگرگونی می‌کند. شخصیتی که بدن چالاک و جوان و قوی دارد؛ اما در مقابل آن دارای چروکیده‌ترین، پیرترین و فرسوده‌ترین سر و گردنی است که تا کنون دیده شده است (۱۰ و ۲۲). در ابتدا و با شکستن روند زمان تقویمی در داستان، دکتر حاتم هویت قطعی «خود» را بازی می‌کند که از نشانه‌های آن می‌توان به استقرار در شهر، مطب‌داشتن، آگاهی و استیلا بر امور، شهرت و... اشاره کرد؛ اما در همین میان، مقولاتی مانند مرموزبودن، پیچیدگی رفتاری و پارادوکس، فرایند درک مخاطب را از شناخت هویت او دچار ابهام و پیچیدگی خواهد کرد؛ هم مخاطب درون روایت و هم مخاطب بیرونی. با بازگشت به روند تقویمی زمان داستان، مخاطب در خواهد یافت که خود دکتر حاتم نیز از اهالی اصلی شهر نیست و مهمان موقتی تلقی خواهد شد؛ به‌گونه‌ای که او نیز چندی است به شهر وارد شده و با اهالی آن غریبه است و مردم شهر پشت سر او سخن می‌گویند (۱۴) و در منظر چند پزشک جوان دیگر شهرستان، مورد حسادت قرار می‌گیرد (۱۵) و فردا نیز از شهر مهاجرت خواهد کرد. اینکه دکتر حاتم در نگاه بعضی آشنا و در نگاه بعضی غریبه می‌نماید و اینکه شناخت او به عناصر کهن‌الگویی و اساطیری چون خلقت حضرت آدم و

انسان نخستین (۱۹) پیوند خورده، نشانگر آن است که شناخت وجه هویتی او در وابستگی مستقیم با «دیگری»، مدام در حال بازتولید است. این مسئله زمانی دچار تغییر می‌شود که گفت‌وگوی دکتر با آقای م. ل. و مسئله آگاهی و سوابق دکتر حاتم در آنجا طرح می‌شود؛ چیزی که روایت را به سمت سیالیت و تغییر قطب حرکت می‌دهد و با برجسته‌کردن رویارویی قطب «خود» (م. ل.) و دکتر حاتم به‌عنوان فیلسوف مهاجر شهر، این امر تقویت می‌شود.

ج. آقای م. ل.

آقای م. ل. که در ابتدای امر در قطب «دیگری» شناخته می‌شود، در مواجهه با مخاطب ذهنی و در قالب نامه‌نگاری‌های اش و همچنین در گفت‌وگو با دکتر حاتم، نوعی ره‌اشدگی و حس به‌خود آمدن را تجربه کرده که از سنخ بازگشت به اصل انسانی است. این اصل که زندگی انسان فرایندی است «در حال شدن» بدون اینکه آغاز و انجامی برای آن قابل تصور باشد و چیزی که این فرایند را تحقق می‌بخشد، گفت‌وگوست، (راه حق و دیگران ۱۳۹۹: ۸۴) در آقای م. ل. برخاسته از گفت‌وگوی با خود، مخاطب مجازی و دکتر حاتم است که به بیداری و بازگشت به اصل هویت می‌انجامد؛ پس از این‌رو که هویت از منظر باختینی امری است که از خود دارای نوعی پویایی، دگرگونی و تحول است و به‌طور مستقیم تابع زمان و مکان (سرزمین)، (بهزادفر ۱۳۹۲: ۲۹) در شخصیت آقای م. ل. آشکارا قابل توجه است. این دگردیسی، از نشانه‌های مهمی چون بازگشت به شاخص‌های قطب «خود» و عناصر مهمی مانند خانه و زندگی، (۸۳) پیوند با دکتر حاتم در موقعیت «خود» (۸۳) و بازگشت به مرحله حیات تازه و زیست شاد (۸۵-۸۶) است که شخصیت آقای م. ل. را به قطب «خود» نزدیک می‌کند.

۲-۲-۴. هویت «خود» در داستان «میان حفره‌های خالی»

الف. مردم روستا به‌مثابه «خود»

در روایت‌هایی از این دست، غالباً مردم شهر و روستا در حکم قطب «خود» قرار می‌گیرند و «دیگری» هر موجودیتی است که به‌لحاظ جغرافیایی و انتزاعی به آن اقلیم تعلق نداشته است. این اصل برخاسته از نظام مقدس و نامقدس بودن در بافت ذهنی انسان از ابتدای حیات است که باید موجودیت خویش را نیز در رابطه با این دو جهان تعیین کند؛ «خود» به جهان قدسی تعلق دارد و «دیگری» به جهان ناقدرسی (فکوهی ۱۳۸۶: ۲۲)؛ بنابراین نویسنده با ایجاد فضای کرونوپ‌های هدفمند، هویت این قوم را معرفی و بازنمایی مجدد می‌کند. در این روایت با

توجه به جهان‌بینی چندقطبی در فرهنگ ایران، مردم روستا، کلان‌ترین مظهر «خود» در داستان به حساب می‌آیند. ویژگی‌های این نهاد عبارت است از اینکه ظاهر و لباسی شبیه به هم دارند؛ در منطقه‌ای سردسیر، کوهستانی و نزدیک به مرز کرکوک عراق زندگی می‌کنند؛ شغل مردم شهر قاجاق کالا یا مسافر به کرکوک عراق است؛ عنصر بیرونی یا همان «دیگری» را «غریبه» می‌خوانند؛ با «دیگری» ارتباط برقرار نمی‌کنند (اسماعیلی ۱۳۹۶: ۹)؛ حتی اگر بقایشان در گرو برقراری ارتباط با «دیگری» باشد (۱۰)؛ ابزار برقراری ارتباط با «دیگری» - مانند زبان مشترک - را کتمان می‌کنند و از آن استفاده نمی‌کنند؛ بقا و مرگ «دیگری» اهمیتی ندارد و اگر «دیگری» در برابر بایدهای مردم شهر بایستد، عصبانی می‌شوند که راوی دلیل آن را سرمای هوا می‌داند (۱۰)؛ نسبت به باورهای خود یقین دارند و در نهایت قطب «خود» پس از اطمینان از گرفتاری «دیگری» در مهلکه موعود، رهایش می‌کند و می‌گذارد در ترس و تنهایی، تاوان عصیان‌ش را بدهد (۲۰).

ب. کریم (سرایدار بهداری)

در میان همین کل منسجم، خود در نظام درونی، شامل خرده‌فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوتی است که در گذشته در یک تقسیم‌بندی درون‌فرهنگی به «خود/گرد» و «دیگری/عرب، ترک و فارس» تقسیم می‌شود؛ اما در همین فرهنگ، مظاهر «خود» به زیرمجموعه افراد شهر تسری می‌یابد. در این میان، کریم به‌عنوان نماینده آن وارد روایت می‌شود. برآیند عملکرد کریم به‌عنوان یکی از مصادیق قطب خود بدین شرح است: کریم اگرچه به زبان مشترک با دیگری (فارسی) تسلط دارد؛ اما به زبان خاص نهاد «خود» (کردی) صحبت می‌کند (۱۶)؛ نمی‌خواهد کوچک‌ترین ارتباطی با «دیگری» داشته باشد (۹)؛ زود عصبانی می‌شود (۱۰)؛ پایبند باورهای عامیانه است و بر مبنای آن عمل می‌کند؛ برای رسیدن به خواسته‌اش، مقابل «دیگری/راوی» می‌ایستد؛ پسر کوچکش را واسطه برقراری ارتباط با دیگری/راوی می‌کند؛ مرگ سرباز معلم در جایگاه «دیگری»، پای بازجویان شهری را به منطقه باز می‌کند که از نهاد «دیگری» اند و مایه آزار همه و دلیل اصلی مجنون‌شدن کریم شمرده می‌شوند (۱۲)؛ پسر بزرگش - ناصر - طعمه طلسم «دیگری/سرهنگ» شده و مفقود است؛ از مظاهر درستی و تحقق باورهای عامیانه است و فرزندش براساس همان باور پیرامون سرهنگ، مفقود شده است؛ براساس منافعش (کسب اطلاع از حال فرزند مفقودش) با «دیگری/راوی» وارد تعامل می‌شود؛ اما همچنان پایبند باورهای خود است و مواضعش در مقابل «دیگری» تغییر نمی‌کند.

ج. پسر کوچک کریم و هیوا

این شخصیت نیز در کنار کریم می‌تواند موقعیت خود را در زیرمجموعه خود تثبیت کند. پسری هفت هشت‌ساله که واسطه برقراری ارتباط «خود» با «دیگری» است؛ موهای سرش تراشیده شده است و پوست سرش نوعی بیماری پوستی ناشناخته دارد که راوی، آن را به سرما مرتبط می‌داند؛ از سوی دیگر، هیوا پسری سیزده چهارده‌ساله از نهاد «خود» است و پس از تمرّد «دیگری» از قوانین، از سوی قطب بینابین (صلاح)، مأمور به جای آوردن رسم «خود» در قبال قربانی می‌شود و به او رسیدگی می‌کند.

۳-۴. هویت‌شناسی قطب «بینابین»

آنچه در حوزه ارتباط «خود» و «دیگری» به‌عنوان عنصری قدرتمند عملکرد دارد، چیزی شبیه به وجودی برزخی یا بینابین است که اگرچه خاستگاه آن قطب «خود» است؛ اما در پی ارتباط با قطب «دیگری» است. این وجود، واسطه‌ای است که حتی اگر دوست، یاری‌گر و ناجی «دیگری» باشد؛ اما عملکردش باز نشان‌دهنده ضعف و نقصان «دیگری» است و تصویری که از آن ارائه می‌کند، تصویر نهادی است که همیشه اشتباه می‌کند و نیازمند کمک است؛ با وجود این، عنصر بینابین، هنجارشکن و ازین‌برنده نظم نهاد «خود» نیز خواهد بود. نقش مایه این قطب در دو روایت بدین صورت قابل تفسیر است:

۱-۳-۴. هویت «بینابین» در رمان ملکوت

الف. منشی جوان

از نشانه‌های قطب بینابین در این شخصیت، می‌توان به مرزی بودن هویت او اشاره کرد که هم آگاه است و هم ناآگاه؛ اینکه هم شایعات پشت سر دکتر حاتم را می‌داند و هم باور نمی‌کند، به دلیل آن است که کارگر زحمت‌کشی است که هر روز برای پول بیشتر جان می‌کند و خیلی چیزها برای او مفهومی ندارد (صادقی: ۱۷) و به دکتر حاتم می‌گوید شما با من به‌گونه‌ای حرف می‌زنید که انگار از شهر دیگری هستم (۱۵). از سویی منشی جوان، به واسطه نزدیکی با دکتر حاتم در مرزهای خود و دیگری نوسان دارد و از سویی دیگر، در حکم غریبه‌ای است که وارد شهر شده است؛ اما در انتهای روایت نوعی همجواری را به مرکز و قطب خود تجربه می‌کند.

ب. ساقی / شکو / ملکوت

از دیگر شخصیت‌های مرزی روایت، ساقی، معشوق دکتر حاتم است که

به هیچ‌کدام از حوزه‌ها تعلق ندارد. اگر دکتر حاتم در فصل چهارم و در مواجهه با ساقی، متعلق به قطب خود تلقی شود، ساقی در بخشی از این گفت‌وگوها «دیگری» و در بخشی از آن به قطب «خود» نزدیک خواهد شد. مرزی بودن این شخصیت در مقایسه خودش با شکو، پیشکار آقای م. ل. نیز قابل رؤیت است (۵۹) که در عدم تعلق هر دو به قطب خود؛ یعنی دکتر حاتم و آقای م. ل. و خیانت آن دو به اربابانشان قابل مشاهده است. نزدیکی هرکدام به قطب‌هایی با ماهیت سیال و از سوی دیگر ساختارشکنی و عبور از حدود و موانع در حوزه هنجارها و باید و نبایدها، از شاخصه‌های کلیدی است که مرزی بودن و وجه بینابینی آن را تقویت می‌کند. هر دو، نماد برقراری ارتباط با قطب‌های کلیدی روایت- در موقعیت‌های متفاوت- و مایه دلخوشی آنان هستند (۷۴-۷۲). درنهایت نیز ملکوت به‌عنوان امری ناشناخته و نمادین همچنان دور از پردازش و نشانه‌گذاری است و صرفاً در نسبت دور با شخصیت آقای منشی و دکتر حاتم به‌عنوان قطب بینابین از آن نام برده می‌شود.

۲-۳-۴. هویت «بینابین» در داستان «میان حفره‌های خالی»

در روایت «میان حفره‌های خالی» این عنصر تنها یک ظهور بارز دارد؛ مردی به نام صلاح که تفاوت‌های فاحشی با مواضع نهاد «خود» دارد و آن‌گاه که می‌بیند «دیگری/راوی» بایدهای «خود» را رعایت نمی‌کند، تغییر موضع می‌دهد و مواضعش با مواضع «خود» یکی می‌شود. برآیند شخصیتی صلاح عبارت است از اینکه در نهاد «خود» دارای قدرت و احترامی است که اگرچه دلیل آن مشخص نیست؛ اما باعث می‌شود تا جایی که بخواهد خلاف مواضع «خود» عمل کند؛ نماد برقراری ارتباط با «دیگری/راوی» و مایه دلخوشی اوست؛ بیشتر اعضای فامیلش در کرکوک زندگی می‌کنند و همین عامل او را به عنصر بینابین «خود» و «دیگری» تبدیل کرده است. حفظ جان «دیگری/راوی» برایش اهمیت دارد و تا جای که از خط قرمزهای «خود» عدول نکرده است، همراهی می‌کند (۱۰)؛ پس از تمرّد «دیگری/راوی» از تابوی مردم روستا و توصیه‌های صلاح، با او قطع رابطه می‌کند و تنهای‌اش می‌گذارد (۱۲) و ۱۹). با «دیگری» وارد تعامل و حتی ارتباط دوستانه و نزدیک می‌شود و امیدوار است برخلاف ذهنیت نهاد «خود»، «دیگری» به اصول آن نهاد پایبند باشد. نکته مهم آن است که سرپیچی «دیگری» از بایدها، به صلاح و خواننده نشان می‌دهد که در اتخاذ سیاست عدم ارتباط با «دیگری»، حق با نهاد «خود» است و در این زمینه هیچ تفاوتی میان «دیگران» وجود ندارد. این‌گونه است که صلاح نیز- اگرچه دیرتر از باقی شخصیت‌ها- از این سیاست پیروی می‌کند.

۴-۴. هویت‌شناسی قطب «دیگری»

۴-۴.۱. «دیگری» در رمان ملکوت

الف. مردم شهر و مخاطب

در روایت ملکوت، به‌واسطه فضا و ماهیت سوررئال ماجرا و ایجاد پیچیدگی و ابهام در فضا و رازناکی روایت، نهاد «دیگری» بیش از هر چیزی قدرت می‌گیرد؛ این امر در مواجهه با متن داستان بروز اولیه دارد و مخاطب خود را در موقعیت «دیگری» درمی‌یابد؛ موقعیتی که به‌واسطه ماهیت فراواقعی داستان، از مصادیق بیگانگی در ملیت، مذهب و مکان‌مندی به سمت موقعیت‌های فردی و فضای سیال حرکت می‌کند؛ به‌واسطه اینکه «عنصر اصلی قصه که تمام شخصیت‌ها را به هم گره می‌زند و در سراسر قصه حضوری پررنگ دارد، مرگ است» (پورنامداریان و هاشمی ۱۳۹۱: ۱۵۴). مخاطب داستان در موقعیت اضطراب، ترس و گم‌گشتگی رها می‌شود که همین امر در تقویت فضای آمدوشد مخاطب و شخصیت‌ها به قطب «دیگری» تأثیر مستقیم دارد؛ زیرا مرگ و نشانه‌های آن، از جهانی ناشناخته حکایت دارد که این غربت از نشانه‌های اصلی هویت «دیگری» به شمار خواهد رفت؛ از سوی دیگر، قطب «دیگری» در روایت‌هایی که داستان مهاجرت و یا سفر قهرمان به شهری ناشناخته و با فرهنگی غریب دارد، معطوف به مسافر و قهرمان خواهد بود که در حکم متجاوز و یا متخاصم است؛ یعنی «دیگری» که نافرنگ و غریبه می‌نماید (آقاابراهیمی و دیگران: ۴۲-۴۱). این به‌عنوان یک اصل در کلیت روایت‌ها با این‌گونه سوژه‌ای تداول دارد؛ اما در داستان ملکوت همان‌گونه که پیشتر نیز ذکر شد، جایگاه خود و دیگری اندکی تغییر می‌کند و مردم شهر به‌صورت معناداری در موقعیت حذف و ابهام بسر می‌برند؛ مردمی که می‌بایست به‌عنوان صاحب فرهنگ، در برابر دیگری مقاومت کنند، خود در جایگاه دیگری محو و خاموش رها شده‌اند و تنها حضور آنان در ذهن مخاطب و دیگر قهرمانان، آگاهی از زمان مرگ دسته‌جمعی آنان است.

ب. مرد چاق

در این نظام شناختی دو شخصیت از چهار شخصیت ابتدایی روایت می‌توانند به‌طور مشخص بیانگر هویت دیگری باشند؛ در نتیجه همان‌طور که «من» در گفتمان تک‌گوگرا ۱۱، قدرت مکالمه را از دیگری می‌گیرد و از آن به‌عنوان شاهدهی بر حقانیت موضع «خود» بهره می‌برد» (Bakhtin 1999: 90)، در این روایت نیز «دیگری‌ها» چون آقای مودت و مرد چاق به‌واسطه ابتکار عمل خود، از دایره خود حذف می‌شوند.

فهم این امر به صورت نشانه‌های ظاهری، در تصویری که از مرد چاق ارائه شده، به وضوح قابل ملاحظه است؛ صدای کلفت و نکره، اندام غریب، سرفه‌های مداوم که دلیل خاصی ندارد (صادقی: ۱۱-۱۰)؛ همه نشان از امری غریب دارد که با دلالت خروج او از جمع دوستان و قدم زدن مداوم در حیاط منزل دکتر حاتم تأکید مضاعف می‌شود؛ از سویی، همان‌گونه که اشاره شد، به باور فوکو «تقابلی ساختگی» میان خود و دیگری در جریان است که هر کدام به واسطه رویارویی با دیگری هویت خود را درمی‌یابند (Foucault 1970: 468). به واسطه همین استدلال، هویت مرد چاق در تقابل با مرد ناشناس به عنوان نمود هویت «خود» معنا می‌یابد. اینکه مرد چاق همواره در فضای تقابلی با مرد ناشناس در تضارب و رویارویی است، از مهم‌ترین دلالت‌ها بر جایگاه او در قطب «دیگری» است؛ هویتی که تا پایان، هیچ تغییری نداشته است؛ حتی در جایی که مسئله، شناخت دکتر حاتم و آقای م. ل. است، او به خود می‌اندیشد (صادقی: ۱۰۵) و در نهایت به همان شیوه پیش‌بینی مرد ناشناس، به گونه‌ای سخته می‌کند که حتی دوستان نیز از شناخت نشانه‌های حیات یا مرگ او در ابهام و سردرگمی به سر می‌برند (۱۰۷).

پ. آقای مودت و جن

روایت ملکوت دقیقاً با شوک غریبی از جن‌زدگی آقای مودت آغاز می‌شود. این امر با اصالت مفهوم آگاهی در شناخت هویت، ارتباط مستقیم دارد؛ امری که پیشتر، چهارچوب «خود» را در روایت تعریف می‌کرد. آنچه به شدت مفهوم دیگری را تثبیت می‌کند، شگفتی همراه با سردرگمی آقای مودت در ابتدا و انتهای روایت است. چهره همواره متعجب او (۵) با قرار گرفتن در موقعیت جدید، متعجب‌تر می‌شود و این امر تا پایان داستان و در موقعیت گفت‌وگوی او با مرد جوان به یک تلاقی عینی خواهد رسید. موقعیت گرگ و میش هوا، تواتر ابهامات و مسئله‌های حل‌نشده در ذهن او و همچنین جهل و تعلیق حاصل از آن در مواجهه با کیستی و هویت دکتر حاتم و شرایط موجود (۱۱۱-۱۰۸)، همه از تعلق آقای مودت به قطب دیگری دلالت دارد. این هویت‌مندی در ارتباط و یگانگی او با جن به عنوان مصداق ابهام و ناشناختگی در تأکید مضاعف قرار می‌گیرد؛ جنی که زبان و نوشتاری دیگرگونه دارد و خود را مأمور ۹۹۹ معرفی می‌کند (۲۸) که معلوم نیست از کجا و به چه جهت این رسالت کاوش درون آقای مودت را برعهده گرفته است. نشانه‌های دیگربودگی در بافت، زبان و ماهیت این جن نمودار است که در مقابل نهاد «خود» که خاستگاهش کلان‌نهاد «انسانی» است، دیده می‌شود.

ت. دکتر حاتم

دکتر حاتم به‌عنوان محور روایت (۵) از سویی به‌واسطه استیلا و آگاهی بر پیرامون، اذهان و نیت‌ها و دانش فراگیر و... نموداری از هویت «خود» است و از سوی دیگر، در بخش‌هایی نقش «دیگری» را به‌عنوان غریبه، سفیر مرگ، انسان تنها و کسی که درگیر بحران اضطراب و ترس است، برعهده دارد؛ به‌تعبیری می‌توان گفت «ملکوت سرگذشت دکتر حاتم است و باطن او که ترس از مرگ بر آن چیره شده است» (صنعتی ۱۳۸۰: ۱۱۶). این نشانه‌ها به‌صورت آگاهانه‌ای دکتر حاتم را از خویش هم بیگانه می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در بخشی از روایت، به خود لقب شیطان می‌دهد که به‌زودی به سراغ شخصیت‌های روایت خواهد رفت (۲۸). به نظر می‌رسد روند عبور از مسیر «خود» به سمت قطب «دیگری»، موافق روند خطی روایت است.

ث. آقای م. ل.

آقای م. ل. در ابتدا تمایلی به نزدیکی به نهاد «خود» ندارد و فرایندهایی را طی می‌کند که مایه سلب آرامش از «خود» می‌شود و آن را مختل می‌کند؛ در میانه روایت و در قالب نامه‌های آقای م. ل. دیده می‌شود که او نه‌تنها از برقراری ارتباط با پسرش محروم است؛ بلکه در مواجهه با نهاد «خود» نیز ناموفق است و سدهای ارتباطی با تصویری از دیوارها و حایل‌ها به تصویر کشیده می‌شوند و تمایل وافر «دیگری» برای عبور از آن‌ها، تداعی‌کننده تلاش وی برای شکستن سدهای ارتباطی با نهاد «خود» است؛ تا آنجاکه به تنها هدف «دیگری» تبدیل می‌شود؛ از سوی دیگر با تصمیم عجیب خود مبنی بر قطع عضو، به باورها و رسوم «خود» پایبند نیست و از آن تمرد می‌کند؛ سرانجامی نافرجام دارد و نتیجه این سرپیچی، قطعاً نابودی است. این نابودی یا مستقیم به دست «خود» صورت می‌گیرد (مراجعه به دکتر حاتم)، یا حقانیت باورهای آن‌ها، نابودی «دیگری» را رقم می‌زند (مرگ مشکوک فرزندش) و تنها واکنش نهاد «خود» در این مقوله، نظاره اختتام کار «دیگری» و رهاکردنش در مهلکه است؛ اما در انتها آقای م. ل. در بازگشت به خود، نوعی دگردیسی را تجربه می‌کند که در بخش هویت خود به‌صورت مشروح بدان پرداخته شده است. نکته مهم در خصوص این شخصیت آن است که روند دگردیسی هویتی او برعکس روند حرکتی دکتر حاتم و برخلاف نظام خطی روایت است.

۴-۲. «دیگری» در داستان «میان حفره‌های خالی»

الف. راوی

عمده‌ترین مظهر نهاد «دیگری» در این داستان، شخص راوی است؛ بنابراین

عملکرد نهاد «خود» از زاویه دید «دیگری» به خواننده منتقل می‌شود و چه بسا اگر راوی از نهاد «خود» انتخاب می‌شد، نوع برخورد و برداشت مخاطب از روایت، به‌گونه دیگری رقم می‌خورد. به هر روی آنچه از روایت داستان برمی‌آید، این است که راوی بی‌نام است و نهاد «خود»، راوی را با لفظ «غریبه» می‌خواند و با او ارتباط برقرار نمی‌کند و او را تنها می‌گذارد و این سبب احساس کسالت، دل‌زدگی و کندی گذر زمان برای راوی می‌شود (۱۱). راوی ابتدا به عبور از حصار جغرافیایی روی می‌آورد و سعی دارد از موانع طبیعی و صخره‌های آن منطقه بالا برود (۱۲) که البته می‌تواند نمادی از تمایل راوی برای پشت‌سر گذاشتن موانع ارتباطی با نهاد «خود» باشد. در اثنای تلاش مذکور درمی‌یابد که حصار جغرافیایی با حصار باورمندی «خود» پیوند عمیقی دارد که او را به بن‌بستی ارتباطی می‌رساند. اگرچه این از مصوبات نهاد «خود» است؛ اما می‌توان آن را در جهت حفظ جان «دیگری» نیز قلمداد کرد. پس از آن راوی می‌پندارد که به مقصود رسیده است؛ بنابراین توجه قطب «خود» نه از سر شکست در برابر «دیگری»؛ بلکه به دلیل تأکید بر صحت مواضع خود است و می‌خواهد ثمره زیرپا گذاشتن باورهای خود را با زیر نظر گرفتن وضعیت «دیگری» در جایگاه قربانی، آشکار کند (۱۵).

ب. سرهنگ، سرباز معلم و بازجویان شهری

سرهنگ و همراهانش متعلق به نهاد «دیگری» هستند و نماد قدرت؛ قطب «خود» با آن‌ها درگیر می‌شود و همه را به جز یک نفر (سرهنگ) از بین می‌برد و برایشان مقبره‌ای می‌سازد تا گرفتار تاوان درگیری با «دیگری» نشود؛ اما تنها بازمانده از قطب «دیگری»، مهیای انتقام از قطب «خود» و مایه سلب آرامش همیشگی‌اش می‌شود. به این ترتیب اگرچه «خود» در مقابله با «دیگری»، طبق سیاست ارتباطی خود عمل می‌کند؛ اما ثمره آن ناامنی، ترس و انزوای بیشتر است. سرباز معلم از عناصر «دیگری» و نمادی تلفیقی از قدرت و آموزش است. در پی عبور از سدهای ارتباطی با «خود» است که با تلاش وی در عبور از کوه صخره‌ای، به تصویر کشیده می‌شود؛ اما ناکام می‌ماند و عاقبتش یکی از مظاهر شورش قطب «دیگری» علیه نهاد «خود» است. همچنین از بسیاری جهات به راوی شبیه است و گویا سرنوشتش، سرانجام محتوم راوی را ترسیم می‌کند. هر دو در یک اتاق ساکن هستند. هر دو جوان هستند و برای گذراندن دوره‌ای (یکی نظامی و دیگری تحصیلی-مهارتی) به روستا اعزام شده‌اند. هر دو از تابوهای «خود» تمرّد می‌کنند و به بالارفتن از کوه صخره‌ای مبادرت می‌ورزند؛ سرباز معلم می‌افتد و جسدش پیدا نمی‌شود و راوی موفق می‌شود و سرهنگ به دنبالش می‌آید.

بازجو نمادی از قدرت «دیگری» محسوب می‌شود که پیرو حمایت و حفاظت از «دیگری»، وارد روایت می‌شود. به قطب «خودی» اعتماد ندارد. او را مقصر می‌داند و یکی از آن‌ها را آنقدر تحت فشار قرار می‌دهد که قوه تعقلش را از دست می‌دهد.

۵. نتیجه

در مطالعات ادبی، گفت‌وگوی میان فلسفه و ادبیات، مخاطب را به درک بینابینی از این دو حوزه هدایت خواهد کرد و دریچه‌های نوینی در گفت‌وگوی میان این دو ساحت از علوم انسانی بر ناقدین گشوده خواهد شد. در تحلیل میان‌رشته‌ای و با ورود به عرصه بینامتنیت، دامنه این فهم به صورت گسترده‌تری در میان رشته‌ها و متن‌ها قابل درک و فهم خواهد بود. در این پژوهش، ساختار هر دو روایت مبتنی بر سفر پزشکی است که یکی با تکیه بر نهاد آگاهی، در قطب «خود» قابل تعریف است و دیگری با تکیه بر تقابل فرهنگی و قومی، در مقام «دیگری» ظهور می‌یابد و درست هر دو در مسیر روایت، دچار تغییر در نظام قطب خود می‌شوند؛ با این تفاوت که مردم شهر در روایت ملکوت از ابتدا تا پایان روایت در قطب دیگری باقی می‌مانند و اینکه این امر در روایت ملکوت به واسطه نوع سوررئال آن به سمت امر سیال حرکت می‌کند. عنصر نامه‌نگاری در هر دو داستان، در کنش، گفت‌وگو و تقابل قطب «خود» و «دیگری» نقش محوری بازی می‌کند. در روایت ملکوت خود و دیگری در نهادی انسانی قابل تفسیر و تبیین است و مصادیق آن شخصیتی است؛ اما در داستان کوتاه «میان حفره‌های خالی»، «خود» دارای نهادی قومی است. در مقابل «دیگری» از کلان‌نهاد ملی برآمده و با نهاد قومی ناآشناست و تمایلی به ارتباط با آن و احترام به قوانینش ندارد و موجب آشفتگی در نظام «خود» می‌شود. موقعیت‌های مکانی هر دو روایت، دلالت بر نوعی ناشناختگی و غربت دارد که براساس ماهیت ژانری هر کدام در تفاوتی ضمنی به سر می‌برند. در روایت ملکوت، فضای سوررئال و انتزاعی بودن موقعیت‌ها داستان را در شهری رقم می‌زند که نشانه‌هایی چون تاریکی، بی‌نام‌بودن، سکوت و ابهام و... موقعیت مکانی داستان را در قطب «دیگری» با هم‌پوشانی ساکنانش تقویت می‌کند که این امر برخلاف سنت روایت‌پردازی در سوژه‌های مشابه است که بیانگر غربت انسان در جهان فرودین و موقعیت هبوط انسانی است؛ اما در روایت «میان حفره‌های خالی» داستان در منطقه‌ای سردسیر با رشته‌کوه‌های صعب‌العبور روایت می‌شود که از قضا از نظر مکانی هم، دورافتاده و کمتر شناخته‌شده و در بیشتر موارد سردسیر است. همین سرمای شدید و عدم تاب‌آوری «دیگری» در آن، می‌تواند نمادی از سردی و محدودیت روابط انسانی

مردم در آن نهاد اجتماعی باشد؛ نمادی از انزوای «خود» که بر این اساس، نویسنده تصویری از روابط متقابل قومیت در جایگاه «خود» و ملیت در جایگاه «دیگری» را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد که سیاست‌های ارتباطی دوقطبی، نه تنها باعث رشد نهادهای اجتماعی نمی‌شود؛ بلکه زمینه‌ساز انزوای قطب‌های اجتماعی، افتراق از کلان‌نهاد جامعه، خودبرتربینی، تقابل‌های عمیق در افق بینش و نزاع بین آن‌ها می‌شود؛ تا آنجاکه یکی در پی نابودی «دیگری» برمی‌آید. نکته‌ی حائز اهمیت در هر دو روایت، خالی شدن مکان از سکنه است؛ امری که در هر دو روایت و در پایان‌بندی تحقق می‌یابد و نشانه‌ای از گم‌گشتگی «خود» است.

نکته‌ی دیگر، اختلاف دو روایت در قطعیت قطب خود و دیگری است که این امر در روایت ملکوت از مرزهای قطعیت عبور می‌کند و به امری سیال مبدل می‌شود. این روند دگردیسی در شخصیت‌های روایت ملکوت نیز برخلاف یکدیگر در جریان است و حرکت آنان به صورت نمادین و معناداری برخلاف هم جریان دارد؛ اما در روایت «میان حفره‌های خالی» با توجه به قطعیت در بینش دوقطبی، تمامی وجوه به دو قطب خوب و بد تقسیم می‌شوند و همواره خوب، متعلق به «خود» و بد، درباره‌ی «دیگری» صدق می‌کند.

نکته‌ی قابل تأمل در این دو داستان، حضور یک قطب بینابین است که نمادی از ارتقای ارتباطی در هر نهاد و مایه‌ی دلخوشی و همراهی آن است. او سعی می‌کند که برخلاف قوانین «خود» با «دیگری/راوی» ارتباط برقرار کند، یاری‌اش کند و او را برای رعایت قوانین «خود» توجیه کند تا از این طریق واسطه‌ی برقراری ارتباط «خود» با «دیگری» باشد. حضور و عملکرد قطب بینابین در روایت ملکوت به نفع «دیگری» است؛ یعنی همراه تمایل و روند پوششی این قطب به سمت فاصله‌گرفتن از «خود» و رسیدن خزندگی به سمت محورهای ابهام، هراس و اضطراب روایت دارد؛ اما در داستان «میان حفره‌های خالی» اگرچه در وهله‌ی نخست، موجب امیدواری است؛ اما در نهایت با تمرّد «دیگری» از قوانین و تحقق پیش‌بینی‌های نهاد «خود»، قطب بینابین مغلوب «خود» می‌شود، شکست می‌خورد و با پیوستن به «خود» و رهاکردن «دیگری»، امید مخاطب را برای گشوده‌شدن روزنه‌ای در سد میان قومیت و ملیت به ناامیدی تبدیل می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

(^۱) dialogism که آن را گفت‌وگوباوری / گفت‌وگوانگاری نیز ترجمه کرده‌اند.

(^۲) لاکان نیز بعدها، از تمثیل آینه و کودک برای تبیین جایگاه دیگری در معرفت‌شناسی خود استفاده می‌کند و به طرح «خودِ شالوده‌شکنی‌شده» در تئوری روان‌کاوی خود

می‌رسد (Lacan 1979: 143-159).

(۳) کرونوتوپ (chronotope) اصطلاحی در نظام زبانی باختین است که پیکربندی زمان و مکان توصیف خواهد شد. باختین معتقد است که انواع ادبی با پیکربندی‌های مختلف زمان و مکان، شخصیت‌روایی ویژه خود را پیدا می‌کنند؛ یعنی میان چهارچوب زمان-مکان در ژانر کم‌دی با یک اثر پلیسی تفاوت وجود دارد.

(۴) راوی در معرفی آقای ناشناس می‌نویسد: «دوست دیگر، دوست ناشناس که ما هیچ یک از مشخصات او را نمی‌دانیم و از این پس هم نخواهیم دانست» (صادقی: ۷).

(۵) البته باید در نظر داشت که در برخی پژوهش‌ها این محوریت به آقای م. ل. داده شده است (پورنامداریان و هاشمی ۱۳۹۱: ۱۴۹).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آقابراهیمی، نیلوفر و دیگران (بهار ۱۳۹۸). «بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیرایرانی در سه رمان تنگسیر، سوشون و همسایه‌ها». زبان پژوهی، ۱۱:۳۰، صص. ۴۶-۲۱.
- احمدی، بابک (۱۳۷۵). ساختار تأویل متن، نشانه‌شناسی و ساختارگرایی. تهران: مرکز. اسماعیلی، پیمان (۱۳۹۶). برف و سمفونی ابری. تهران: چشمه.
- اکبری‌زاده، فاطمه و دیگران (پاییز و زمستان ۱۳۹۳). «بررسی اشکال گفت‌وگومندی زبان در دو رمان زنانه پیرزاد و مستغانمی». نامه فرهنگستان، ۱۴:۱، صص. ۳۵-۹.
- انصاری، منصور (۱۳۸۴). دموکراسی گفت‌وگویی. تهران: مرکز.
- باختین، میخائیل (۱۳۸۷). تخیل مکالمه‌ای در جستارهایی درباره رمان. ترجمه رؤیا پورآذر، تهران: نشر نی.
- باختین، میخائیل (۱۳۸۰). سودای مکالمه، خنده، آزادی. ترجمه محمدجعفر پاینده، تهران: چشمه.
- بهزادفر، مصطفی (۱۳۹۲). هویت شهر: نگاهی به هویت شهر تهران. تهران: نشر شهر تهران.
- پورنامداریان، تقی و رقیه هاشمی (۱۳۹۱). «تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان تحلیلی». زبان و ادبیات فارسی، ۴:۱۰، صص. ۱۵۶-۱۳۷.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۳). منطق گفت‌وگویی باختین. ترجمه داریوش کریمی، تهران: مرکز.
- راه حق، دنیا و دیگران (تابستان ۱۳۹۹). «چگونگی رابطه خود/ دیگری در ایران سده اخیر: با کاربست الگوی باختین و رهیافت شانتال موف». پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۵:۳، پیاپی ۵۹، صص. ۱۱۶-۷۷.
- رضوانیان، قدسیه (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی نظریه گفت‌وگویی نیما یوشیج و میخائیل باختین». ادبیات پارسی معاصر، ۴:۱، پیاپی ۱، صص. ۸۳-۷۱.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۱). ادبیات چیست؟. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۳). اسرار الحکم. قم: مطبوعات دینی.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی. جلد یکم، تهران: دانشگاه تهران.

- صادقی، بهرام (۱۳۷۹). *ملکوت*. تهران: کتاب زمان.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۰). *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات (مجموعه مقالات)*. تهران: مرکز.
- عزیزی، نادیا و رضا صادقی شهپر (تیر ۱۳۹۹). «سوررئالیسم در رمان ملکوت بهرام صادقی». *پژوهش‌نامه مکتب‌های ادبی*، ۴:۱۰، صص. ۹۳-۶۶.
- عضیمه، صالح (۱۳۸۸). *معناشناسی واژگان قرآن*. ترجمه سیدحسین سیدی و حمیدرضا نگهبان. مشهد: به‌نشر.
- عظیمی، حسین و مسعود علیا (۱۳۹۳). «نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین». *کیمیای هنر*، ۳:۱۳، صص. ۱۶-۷.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶). *تاریخ اندیشه‌ها و نظریه‌های انسان‌شناسی*. تهران: نشر نی.
- لطفی‌نیا، حمیده (بهار و تابستان ۱۴۰۰). «تصویرشناسی در ادبیات تطبیقی: شناخت خود از نگاه دیگری». *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۱:۱، پیاپی، صص. ۱۳۵-۱۵۵.
- لطیف‌پور، عبدالله و دیگران (۱۳۹۶). «تقابل و تعامل خود و دیگری در رمان مادرم دو بار گریست از ابراهیم یونسی». *ادبیات پارسی معاصر*، ۷:۳، صص. ۹۲-۷۱.
- هوسرل، ادموند (۱۳۸۶). *تأملات دکارتی*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- هولکویست، مایکل (۱۳۹۵). *مکالمه‌گرایی میخائیل باختین و جهان‌ش*. ترجمه مهدی امیرخانلو، تهران: نیلوفر.
- Bakhtin, M. (1993). *Toward a Philosophy of the Act*. Trans. by V. Liapunov, Austin: Texas University Press.
- Bakhtin, M. (1999). *Problems of Dostoevsky's Poetics*. Trans. by Caryl Emerson, Minnesota: University of Minnesota Press.
- Lacan, Jacques (1979). *The Four Fundamental Concepts of Psychoanalysis*. Trans. by Alen Sheridan, edited by Jacques-Allen Miller Harmondsworth, Penguin Books Ltd.
- Levinas, Emmanuel (1994). *Outside the Subject*. Stanford: Stanford University Press.

An Intertextual Analysis of Otherness in Sadeghi's *The Heavenly Kingdom* and Esmaeili's "In between Empty Hollows": A Bakhtinian Reading

Majid Houshang¹
Sepideh Yeganeh²

Abstract

The dialogue among philosophical topics and textual data in literature has been of great importance in interdisciplinary studies. One such noteworthy topic for study is Bakhtin's thought system in the field of philosophical anthropology and theory of Otherness. It emphasizes the need to stay away from the binary system of thinking and a refusal to recognize the self without interacting with the other. On the other hand, literature and especially the novel, through the representation of the human world in the text, is a suitable platform for understanding this confrontation and dialogue in cultures and societies. Therefore, the present research aims at an intertextual analysis of the concepts of self and other in two narratives: *The Heavenly Kingdom* by Sadeghi and "In between Empty Hollows" by Esmaeili. Both narratives, the former, a novella, and the latter, a short story, share the common story line of a doctor's mission in a remote city and deal with concepts of self and other. The study concludes that these two poles, in both narratives go through a process of change and transformation. Moreover, they are somewhat fluid in the narrative of *The Heavenly Kingdom* and, rather, individual and abstract, while they are more of an ethnic and cultural nature in "In between Empty Hollows". In addition, studies indicate the presence of an in-between pole in both narratives which, on the one hand, gets close to both poles and, on the other hand, strengthens the opposite pole.

Keywords: interdisciplinary studies, self and the other, Bakhtin, *The Heavenly Kingdom*, "In between Empty Hollows"

¹ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran (corresponding author). m.houshang@alzahra.ac.ir

² Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran yegane@alzahra.ac.ir

How to cite this article:

Majid Houshang; Sepideh Yeganeh. "An Intertextual Analysis of "Otherness" in Bahram Sadeghi's "the Heavenly Kingdom" and Peyman Esmaeili's "In between Empty Hollows": A Bakhtinian Reading". *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 3, 2, 2023, 149-172. doi: 10.22077/islah.2023.6361.1276



Copyright: © 2023 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی